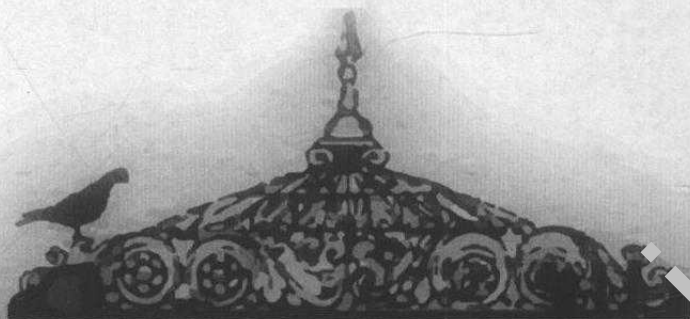




عنوان: ای برترین خاطره در ذهن کویرم
 نویسنده: رفعت پور جهانگیر
 صفحه‌های: ۱۱۲
 ناشر: نشر فرهنگ و ادب
 نوبت و سال چاپ: ۱۳۹۸
 تیراژ: ۱۰۰۰
 قیمت: ۱۵۰۰۰ ریال
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۹۱-۱۵-۳
 همراه: ۰۹۱۲۸۴۳۲۳۱۰
 پست الکترونیکی: naam.abroonbook.ir

سرشناسه :
 عنوان و نام پدیدآور :
 مشخصات نشر :
 مشخصات ظاهری :
 شابک :
 وضعیت فهرست :
 نویسی :
 موضوع :
 موضوع :
 رده بندی کنگره :
 رده بندی دیویی :
 شماره کتابشناسی :
 ملی :

بورجهانگیر، رفعت،
 ای برترین خاطره در ذهن کویرم/رفعت بورجهانگیر.
 تهران: آبرون، ۱۳۹۸.
 ۵۴ ص: ۲۱/۵۰۱۲/۵.
 ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۹۱-۱۵-۳ : ۱۵۰۰۰ ریال
 فیبا
 داستان‌های فارسی - قرن ۱۴
 Persian fiction - 20th century
 PIRAT۴۹
 ۸۱۸۲/۶۲
 ۵۹۲۲۸۷۱

به قول حضرت حافظ

در خانه ما نمی گنجد بغیر از دوست کس

هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

هر کس در طریقه زندگی، حد ممکن است با دوستان فراوانی آشنا شود و مشترکاتشان را در هم جست و جو کنند. اگر در این انبوه دوستان، تنها تعداد کمی از آنها می توانند با هم سازگاری تقریباً کامل و ملاحظه داشته باشند و از آن تعداد کم هم گل سرسبدهایی شاید بطور انگشت نما و کمتر از آن باشد که بتوان گفت: آنها با ما چون دو یا چند روح در یک قالب باشند. من نیز در زندگانی پرماجرایی خود از این قاعده مستثنی نبوده ام و چه در دوران شیرین و گذرای مدرسه و چه در مراحل مختلف زندگی دوستان فراوان و خوشبختانه بسیار خوبی داشته ام و دارم. اما هر چه در تابلوی چند تنی ضمیر خود خیره می شوم باز می بینم دوستانی که در زمان نوجوانی و جوانی داشته ایم بیشتر خاطره ساز و راز آلود بوده اند.

چنانکه در یک عقب گرد و نگاهی ژرف می توانم گلهای سر سبد دوستان زندگیم در آئینه تمام نمای خاطرم بنحوی بنگرم از جمله آنها خانمی به نام فرح است که شرح زندگیش برای من بسیار شگفت انگیز و پرخاطره و تاثیر گذار بوده است زمانی که در بیجار سال دوم دبیرستان را تجربه می کردم دختر خانمی با خانواده از تهران به شهر ما آمدند. این دختر خانم دانش آموز بود و همکلاسی من شد و با هم آشنا شدیم. یکی دو ماه از این آشنایه^۱ گذشته بود که ما چون دو مغز بادام در یک پوست باهم مانوس شدیم و دوستیمان روز بروز^۲ گسترش می رسید که بقول معروف یار گرمابه و گلستان هم بودیم، جدا شدن از یکدیگر^۳ برای من بسیار سخت و دشوار بود ولی چون ناپدریش مامور دولت بود ناچار به تغییر محل زندگی^۴ دند سالها دوستی ما در اوج خود و حالتی وصف ناشدنی ادامه داشت تا اینکه به تهران مراجعت و ایشان ازدواج کرد. مدتها گذشت من هم به خاطر ازدواج به تبعیت از همسر به تهران^۵ حتمی شدم و باز هم همدیگر را پیدا کردیم و مثل گذشته دوستی چندین ساله و عمیق خود را ادامه^۶ بگونه ای که رفت و آمد های خانوادگیمان بحد وفور رسید و در تمام شادی و غم همدیگر^۷ شریک بودیم و رشته این الفت هر روز محکمتر از پیش میشد. از آن جایی که در پی^۸ بهاری خزان سر میرسد متأسفانه آن یار جانی در سن چهل و پنج سالگی گرفتار بیماری دیابت شد و چندین سال با این بیماری مدارا کرد و هرچه بیشتر مداوا می کرد کمتر به نتیجه می رسید.

تا اینکه دیو مهلک این بیماری باعث شد یک پای او را قطع کنند و پس از این عارضه دیری نپائید که او را بکام مرگ برد و بین ما برای همیشه جدایی افتاد.

اکنون بعد از سالها بر آن شدم که به دو دلیل شرح حال زندگی و خاطراتی را که در کوله بار منم، او داشتم به صورت کتابچه ای در آورم و در اختیار علاقمندان و اهل دل و هم اندیشان خود قرار دهم.

دلیل اول: اینکه در هر یک، بانویی استثنایی بود چه از لحاظ خانه داری و انواع هنرهای ظریفه و برخوردی فری و اجتماعی نیکو و چه از جهت اخلاقی و خلق و خوی بی نظیر انسانی و در کل شخصیت ممتازش.

دلیل دوم: اینکه با توجه به تاثیرات عمیقی نه در رفتار، وجود من داشته و حقوق دوستی خالصانه و بیکرانی که به گردن من داشته تصور می کنم تاثیرات و صفات او از عهده قلم ضعیف من بر نمی آید اما چه کنم که نه احساسم اجازه میدهد و نه سم و نه انصاف و اخلاقم.

تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

رفعت پور جهانگیر